

دانشمندان علوم اجتماعی، علم اقتصاد

و جنبش اجتماعی^[۱]

جنبش اجتماعی دسامبر ۱۹۹۵ در اندازه‌ی خود جنبشی بی‌پیشینه و در هدف، والاتر از همه بود. بیشتر مردم فرانسه و نیز بسیاری از بیگانگان آن را بی‌نهایت مهم می‌دانند، زیرا از همه گذشته چند هدف کاملاً جدید را به مبارزات اجتماعی وارد کرد. این جنبش به صورت ناپخته و درهم‌برهم پروژه‌ی اجتماعی کاملی را تعریف کرد، و به صورت دسته‌جمعی قطع‌نامه‌ای صادر کرد و توانایی طرح در برابر چیزی را یافت که به‌سان یک سیاست مسلط، انقلابیون محافظه‌کار تکیه زده بر سریر قدرت در حکومت و نیز رسانه‌ها اکنون اعمال می‌کنند.

هنگامی که از خود می‌پرسم پژوهشگران علوم اجتماعی چه چیزی را می‌توانستند به تعهدی چون «دولت‌های دست‌ودلباز»^۱ بدهند، بدین باور می‌رسم که حضورشان در آشکارسازی بُعد به‌ویژه فرهنگی و ایدئولوژیکی انقلاب محافظه‌کارانه بایسته بود. جنبش دسامبر گذشته پشتیبانی همگانی پرتوانی را به خود دید، زیرا آن را دفاعیه‌ی پیشرفت‌های اجتماعی، البته نه از مقوله‌ی ویژه‌ای – حتی اگر یک مقوله هم پیش رو بوده باشد، زیرا به‌ویژه آماج حمله قرار داشت – بلکه

1. Étatate Généraux

مقوله‌ای برای کل جامعه، و حتی مجموعه‌ای از جوامع می‌دانند. این پیشرفت‌ها در کار، آموزش همگانی، ترابری همگانی و هر آنچه را که همگانی است، و در نتیجه دولت را، نهادی در نظر دارد که - برخلاف باوری که برخی می‌خواهند داشته باشیم - کهنه و واپس‌گرا نیست.

تصادفی نیست که این جنبش در فرانسه پیش آمد؛ سه دلیل تاریخی برای آن است. اما آنچه ناظران را شگفت‌زده کرد، چیزی است که به شیوه‌های گوناگون و غیرمنتظره در فرانسه - چه کسی از رانندگان کامیون چنین انتظار داشت؟ - و نیز در اروپا: هم‌اکنون در اسپانیا و یونان و همین چند سال پیش، در آلمان که این جنبش را از فرانسه الهام گرفت و آشکارا پیوندش را با آن اعلام کرد، و در کره - که به دلایل عملی و نمادین حتی مهم‌تر است - ادامه دارد و تازه نفس است. این مبارزه‌ی زنجیره‌ای، به گمان من، در پی یکپارچگی نظری و از همه گذشته عملی است. جنبش فرانسه را در برابر نولیبرالیسم و انقلاب محافظه‌کارانه‌ی کنونی می‌توان پیش‌تاز مبارزات جهانی دانست که در آن بعد نمادین از اهمیتی بی‌نهایت برخوردار است. یکی از کاستی‌های همه‌ی جنبش‌های پیشرو در این هفته است که اهمیت این بعد را دست‌کم گرفته‌اند و هنوز سلاح‌های درخوری برای جنگ در این جبهه فراهم نیاورده‌اند. جنبش‌های اجتماعی انقلاب‌های نمادین چندی از ورای مخالفانشان هستند که رایزنان رسانه‌ای و روابط عمومی و غیره دارند.

انقلاب محافظه‌کارانه خودش را نولیبرال می‌نامد تا بدین وسیله به خودش هاله‌ای علمی و نقشی نظریه‌پرداز بدهد. یکی از اشتباهات عملی و نظری نظریه‌های بسیاری که با نظریه‌ی مارکسیسم آغاز شدند، کوتاهی در توجه به نظریه‌ی قدرت است. دیگر نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم. با حریفانی طرف هستیم که مسلح به نظریه هستند و به گمانم می‌بایست با سلاح‌های فرهنگی و روشنفکری با آن جنگید. در پی‌گیری این مبارزه، به سبب تقسیم‌کار برخی بهتر از دیگران مسلح شده‌اند، زیرا

کارشان همین است. برخی از آنان آماده و دست به کارند. چه چیزی می‌توانند بدهند؟ اول از همه اقتدار. آنان را که دسامبر گذشته از دولت پشتیبانی کردند چه باید نامید؟ کارشناسان! هر چند همه‌ی آنان روی هم رفته هنوز هم الفبای اقتصاددان بودن را هم نمی‌دانند. تأثیر این اقتدار می‌بایست با تأثیر اقتداری دیگر وارد نبرد شود.

اما همه‌اش این نیست. نیروی اقتدار اجتماعی، که در جنبش اجتماعی و درست در ژرفای ذهن کارگران اعمال می‌شود، بسیار سترگ است. گونه‌ای نومی‌پدیدی می‌آورد. یکی از دلایل توان و بزرگی آن در این است که دارندگانش کسانی‌اند که همه به نظر می‌رسد با هم هماهنگند. دلیل دیگر آن است که بر پایه‌ی به ظاهر توانمندترین ابزارهایی است که اکنون در دسترس یک ذهن به‌ویژه ریاضی است. نقش ایدئولوژی مسلط یاد شده را این روزها کاربرد ویژه‌ی ریاضی انجام می‌دهد (بزرگنمایی می‌کنم، اما این راهی برای جلب توجه بدین واقعیت است که کار عقلانی‌سازی - استدلال برای توجیه چیزهایی که اغلب توجیه‌ناپذیرند - اکنون ابزار بسیار توانمندی در اقتصاد ریاضی دارد). می‌بایست با این ایدئولوژی، که در کسوت اندیشه‌ی محافظه‌کارانه‌ی ناب و در لباس خرد ناب است، با استدلال، بحث، انکار و تظاهرات جنگید؛ و این به کار علمی نیاز دارد.

یکی از توانمندی‌های اندیشه‌ی نولیبرال خودنمایی به صورت «زنجیره‌ی بزرگ هستی» همانند کنایه‌ای کلامی و الهیاتی است که در پایان خداست و سپس راه خود را در پیوند با پست‌ترین شکل زندگی پیدا خواهد کرد. در جهان هستی نولیبرال، دست بالا، به جای خدا ریاضی‌دان است و در پایان ایدئولوگ اسپریت^[۲] چندان درباره‌ی اقتصاد نمی‌داند، اما می‌خواهد ژست دانستن را با کمک رنگ و لعاب واژگان فنی به خود بگیرد. این پدیده زنجیره‌ای بسیار توانمند و تأثیری مقتدرانه دارد. حتی میان فعالان تردید است که تا چه اندازه در نتیجه‌ی توان از بنیان اجتماعی

نظریه‌ای است که به حرف‌های آقای تریشه یا آقای تیتیمیر، رئیس بوندس بانک، یا فلان ستون‌نویس مشروعیت می‌دهد. این نه پی‌آیند برهان‌های پشت سرهم، بلکه زنجیره‌ی اقتدارهایی است که از ریاضی‌دان به بانکدار، از بانکدار به روزنامه‌نگار فیلسوف، از ستون‌نویس به روزنامه‌نگار دست به دست می‌شود. همچنین مجرای برای گردش پول و همه‌گونه امتیازهای اقتصادی و اجتماعی، فراخوان‌ها و اعلامیه‌های بین‌المللی است. ما جامعه‌شناسان، بی‌آنکه کسی را خوار بداریم، می‌توانیم نقشه‌ی این شبکه‌ها را بکشیم و نشان دهیم چگونه چرخه‌ی ایده‌ها در برابر چرخه‌ی قدرت قرار می‌گیرد. کسانی هستند که خدمات ایدئولوژیکی را برای به دست آوردن موقعیت در قدرت با هم دادوستد می‌کنند. نمونه‌هایی مورد نیاز است، اما تنها بسنده است که فهرست امضاهای «دادخواست کارشناسان» نامی را بخوانید. جالب آن است که ارتباط‌های پنهانی میان کسانی که معمولاً در انزوا کار می‌کنند - حتی اگر در پاریس در گفت‌وگوهای دروغین تلویزیونی ببینیم که سروکله‌شان پیدا می‌شود - و میان بنیادها، انجمن‌ها، روزنامه‌ها و غیره، همه، در پرتو روشنایی روز آشکار می‌شود.

این افراد با هم، به شیوه‌ای توافقی، گفتمان تقدیرگرایی بر ساخته از گرایش‌های اقتصادی را ابراز می‌دارند که به تقدیری بی‌چون و چرا دگردیسی می‌یابد. اکنون، قوانین اجتماعی، قوانین اقتصادی و غیره تنها تا بدان جا تأثیر خواهند داشت که اینان خود بخواهند. اگر محافظه‌کاران هوادار آزادگذاری^۱ هستند، از آن روست که این قوانین محافظه‌کارانه‌اند و آزادگذاری را برای محافظه‌کاری نیاز دارند. به‌ویژه قوانین بازارهای مالی، که درباره‌ی ایشان بسیار گفتیم، از آن‌رو محافظه‌کارانه‌اند که آزادگذاری را برای اجرای آن نیاز دارند.

می‌بایست این را پروراند، درباره‌ی آن بحث کرد و بالاتر از همه کمی دگرگونش کرد. از ساده‌انگاری در آنچه گفته‌ام پوزش می‌خواهم، ولی جنبش اجتماعی را می‌توان با بودن برآورده کرد: این وضع مردم را خسته می‌کند، و هیچ‌کس چیزی نمی‌خواهد مگر توجیه - چنان که از روشنفکران که همراه با جنبش اجتماعی شده‌اند می‌پرسند: «اما پیشنهاد شما چیست؟» نباید در دام برنامه‌دادن بیفتیم. حزب و آپارات‌های آن خودشان کافی‌اند. کاری که می‌توانیم انجام دهیم، دادن نه یک ضد برنامه بلکه ساختاری برای پژوهش جمعی، میان‌رشته‌ای و بین‌المللی است که دانشمندان علوم اجتماعی، فعالان، نمایندگان فعالان و غیره را گرد هم بیاوریم و نقشی کاملاً مشخص به دانشمندان علوم اجتماعی بدهیم: آنان می‌توانند به شیوه‌ای به‌ویژه کارآمد مشارکت داشته باشند، زیرا کارشان همکاری با حزب‌ها و سمینارها و با کسانی است که در جنبش هستند.

از آغاز، شماری از نقش‌ها را باید کنار گذاشت: دانشمندان علوم اجتماعی همقطاری‌گذاری، به دیگر سخن، وثیقه، ضامن، مترسک و توجیه‌کنندگانی نیستند که دادخواست‌ها را امضا کنند و هرگاه که دیگر بدان‌ها نیازی نبود کنار گذاشته شوند؛ همچنین آپاراتچی‌های ژدانف^۱ نیستند که نیروهای به ظاهر روشنفکر را در جنبش‌های اجتماعی که نمی‌توانند در زندگی روشنفکری نقشی داشته باشند وارد عمل کنند؛ کارشناسانی هم نیستند - حتی کارشناسان ضدکارشناس هم نیستند - که برای درس دادن آمده باشند؛ پیشگو هم نیستند که برای همه پرسش‌ها درباره‌ی جنبش اجتماعی و آینده‌اش پاسخی داشته باشند. کسانی‌اند که می‌توانند به تعیین کارکرد گردهمایی‌هایی مانند این جلسه یاری رسانند. یا کسانی‌اند که یادآوری می‌کنند که نه برای وراجی، بلکه به عنوان شهروند

۱. ژدانف، آندری الکساندروویچ (۱۸۹۴-۱۹۵۶) ...

برای بحث و پژوهش، اندیشه‌ها و سخن‌هایی دارند که شعار نمی‌دهند و پلافرم و دیگر رویه‌های حزبی را ترک گفته‌اند. همیشه هم به این آسانی نیست. از میان رویه‌های حزبی، که همیشه امکان بازگشت آن است، بی‌شک کمیته‌ها و حرکت‌های ترکیبی نیز هست که اغلب در فرایند آن تکوین می‌یابند. جامعه‌شناسان آموزش می‌دهند چگونه گروه‌ها می‌توانند کارآیی داشته باشند و از قوانین حاکم به شیوه‌ای بهره می‌برند که کارکردشان به دام انداختن همان قوانین است.

نیاز به نوآوری و گونه‌های جدیدی از ارتباطات میان پژوهشگر و فعال [اجتماعی] است که به معنی تقسیم کار تازه‌ای میان آنان باشد. یکی از کارهایی که جامعه‌شناسان شاید بهتر از دیگران انجام می‌دهند، جنگ در برابر اشباع‌سازی رسانه‌ها است. همه‌ی ما عبارت‌های از پیش آماده‌ای را هر روزه می‌شنویم. روزی نیست که رادیو را روشن کنید و درباره‌ی «دهکده‌ی جهانی»، «جهانی‌سازی» و غیره نشنوید. سخن‌ها به ظاهر صادقانه به نظر می‌آیند، اما از آنها بوی فلسفه و جهان‌بینی‌ای کلی می‌آید که تقدیرگرایی و فرمانبری را به بار می‌آورد. می‌توانیم با نقد این سخنان در راستای تجهیز شنوندگان غیرحرفه‌ای با سلاح ایستادگی، یعنی جنگ با آثار اقتدار و استیلای تلویزیون، که نقشی به واقع سرنوشت‌ساز بازی می‌کند، این [گونه] خوراک‌دهی را سد کنیم. این روزها دیگر نمی‌توان مبارزات اجتماعی را بدون داشتن برنامه‌ای خاص برای رویارویی با تلویزیون هدایت کرد. کتاب پاتریک شامپانی^۱، باورسازی^۲ را که گونه‌ای دستنامه‌ی سیاسی برای مبارز سیاسی است، پیشنهاد می‌کنم. در این نبرد، رویارویی با روشنفکران رسانه‌ها اهمیت دارد. اینان کسی مانند من را شب نمی‌توانند بی‌خواب کنند و هیچ‌گاه هنگامی که می‌نویسم درباره‌ی آنان نمی‌اندیشیم؛ اما نقش بی‌نهایت مهمی از دیدگاه سیاسی دارند و

جای پیشنهاد به پژوهشگران است که انرژی و زمانی را هم در روند فعالیت خود به رویارویی با این آثار اختصاص بدهند.

هدف دیگر باید نوآوری شکل‌هایی تازه برای کنش نمادین باشد. از این رو به گمانم جنبش‌های اجتماعی، با آرزوها و انتظارات تاریخی چندی، توانایی زیادی برای بازسازی دارد. پاتریک شامپانی نشان می‌دهد چگونه بسیج‌های گسترده [ی مردمی] در روزنامه‌ها و تلویزیون بسیار کمتر از تظاهرات‌های ناچیزی که مورد توجه روزنامه‌نگاران است پوشش داده می‌شود. روشن است که مسئله رویارویی با روزنامه‌نگاران، که خودشان دچار مسائل عدم امنیت شغلی‌اند، و با آثار کلی سانسور نیست که همه‌ی حرفه‌های فراوری فرهنگی با آن دست به گریبانند. اما باید دانست که بخش بیشتر آنچه می‌توانیم بگوییم یا انجام دهیم از صافی می‌گذرد. به دیگر سخن، با آنچه روزنامه‌نگاران درباره‌ی آنها خواهند گفت نابود می‌شود؛ از جمله آنچه ما می‌خواهیم انجام دهیم. و این یادآوری‌ای است که در گزارش آنان باز تولید نخواهد شد.

در پایان می‌خواهم بگویم که یکی از مسائل مهم واکنش نشان دادن است - سخنی سترگ که البته باری به هر جهت آن را نمی‌گویند. هدف ما تنها نه نوآوری پاسخ‌ها، بلکه نوآوری پاسخ‌های مبتکرانه، نوآوری شکل تازه‌ای برای سازمان دادن به کنش چالش، سازمان خود چالش و خود انجام فعالیت است. رویای ما دانشمندان علوم اجتماعی، سودمندی بخشی از پژوهش خود برای جنبش اجتماعی است تا آنکه به سبب تحریف و مانع‌تراشی روزنامه‌نگاران و مفسران دشمن، چنان که این روزها پیش می‌آید، از دست نرود. در چهارچوب گردهمایی چون رایسون داژی^۱، می‌خواهیم شکل‌های بیانی تازه‌ای را نوآوری کنیم که داد و ستد پیشرفته‌ترین یافته‌های پژوهش را ممکن کند. اما پیش‌فرض آن

دگرگونی در زبان و نگاه کلی به بخشی از پژوهش‌هاست. به جنبش‌های اجتماعی بازگردیم. به گمانم، چنانکه کمی پیش از این گفتم، شاهد موج‌های کامیابانه‌ی مبارزه - می‌توانستم از اعتصاب دانشجویان و آموزگاران در بلژیک و ایتالیا و غیره یاد کنم - با استکبار نولیبرالیسم باشیم که در کل از یکدیگر ناآگاهند (که نمی‌دانند کدامین شکل‌ها را، که همیشه نیز مانند برخی شکل‌های بنیادگرانه مناسب نیست، به خود خواهند گرفت). پس دست‌کم به یکپارچگی اطلاعات بین‌المللی و امکان انتشار آن نیاز است. به نوآوری دوباره‌ی انترناسیونال-لیسم، که امپریالیسم شوروی آن را به یغما برد، نیاز است؛ به دیگر سخن به نوآوری اندیشه‌های نظری و کنش‌های عملی نیاز است که بتواند در سطحی که نبرد باید رخ دهد، کارایی داشته باشد. اگر به راستی بیشتر نیروهای اقتصادی مسلط در سطح جهان و فراملی کارایی دارند، به راستی که جای مبارزات فراملی خالی است. این جای خالی در نظریه هست، زیرا اصلاً کسی به اندیشه‌ی آن نیفتاده است؛ در کنش هم هست، زیرا سازمان‌دهی واقعی بین‌المللی‌ای برای نیروهای توانا به رویارویی با انقلاب محافظه‌کارانه، دست‌کم در سطح اروپا نیست.

پاریس، نوامبر ۱۹۹۶

پی‌نوشت‌ها

۱. [دولت‌های دست و دلباز جنبش اجتماعی] États Généraux du Mouvement Social سخنرانی در نشست افتتاحیه‌ی همگانی جنبش اجتماعی، پاریس، ۲۳-۲۴ نوامبر، ۱۹۹۶.
۲. نشریه‌ی روشنفکرانه‌ای که اندیشه‌ی «مسیحی شخصی‌مدار» دارد و هدفش پشتیبانی روشنفکرانه از اصلاحات ژوسپن است (م انگ).